

در جستجوی زیبایی

داریوش افراسیابی

درین تردیدی نیست که موسیقی لذت می‌آفریند، اما پرسش آنست که آیا این لذت بخشیدن تنها خصوصیتی است که موسیقی داراست و یا موسیقی تصویرگر اندیشه‌ی زیباشناختی آفریننده‌ی خود و بیانی است که آهنگساز از آن طریق احساس و ذهنیت خود را عرضه می‌دارد؟

تعریفی را که شنوندگان موسیقی در هر نوع اجرای آن جدا از آنکه آوازی باشد و یا سازی پس از شنیدن آن بیان می‌دارند آنست که از اجرای موسیقی لذت بردیم و کمتر دیده شده که مبهم و نارسا تعریف شود و هنگامیکه درباره‌ی موسیقی‌ای که شنیده شده پرسش می‌شود که چه چیز آن لذت بخش بوده است، معمولاً برای توضیح بیشتر از طیف وسیعتری از واژگان استفاده می‌شود. مانند، هیجان انگیز بود... شاد و یا غمگین بود و بیشتر از این نوع واژگان استفاده می‌شود تا لذت بخشی آن.

با این حال این گسترده‌گی واژگانی که در بیان وصف موسیقی ابراز می‌شود، نمی‌تواند معیار و پایه‌ای برای سنجش ارزش‌گذاری موسیقیایی محسوب شود. چرا که میان تاثیرگذاران و مورد پسند قرار گرفتن تعارضی وجود ندارد و گاه دیده شده که افراد از اصطلاحاتی دیگر که مقابل لذت نیز قرار دارد برای بیان دیدگاه‌های خود استفاده کرده‌اند. بعنوان نمونه ملودی ساده‌ای می‌تواند بنحوی در ذهن نقش ببندد که بی‌آنکه قصدی باشد شنونده در گوش و ضمیر ناخودآگاه خود می‌تواند آن را بشنود و آن را زمزمه خواهد کرد، و چه بسا افرادی یافت شوند که از فعالیتهای نامطبوع مانند فیلمهای ترسناک لذت می‌برند، یعنی از وحشت کسب لذت می‌کنند، و یا بعضی‌ها از غمگین بودن موضوعی که همسان با احساس و نیاز درونی ایشان است آرامش می‌یابند و از گریه‌ای جانانه کسب لذت می‌کنند و ارضا می‌شوند.

حقیقتی است که می‌توانیم از تاثیر احساس موسیقی بر اندیشه‌مان کسب لذت کنیم اما سنجش ارزش گذارانه اثر موسیقی، مستقل از تاثیر آن بر مخاطبان باید بررسی شود. همانگونه که لایه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی، ترکیب یک جامعه را تشکیل می‌دهند اندیشه‌ی فرد نیز در روند دستیابی به خواسته‌ها و نیازها حسی خویش، کمابیش در حیطه و محور همان خاستگاه اجتماعی به دریافت و باز تولید داده‌های ذهنی می‌پردازد، و اثر هنری تولید و از آن لذت برده خواهد شد.

پس تاثیرگذاران و یا لذت بردن از اثر هنری لزوماً نمی‌تواند سنجشی برای ارزشیابی ماهیت هنر عنوان شود. لذتی که مخاطب از هنر دریافت می‌کند چیزی است که با درک و برداشت وی همخوان و سازگار است.

در موسیقی سازی شنونده با دو متن روبروست، ابتدا رویه‌ی بیرونی که سطح و ظاهر اثر را می‌پوشاند (فرم) و دیگری متن درونی که ساختار و ترکیبات اصوات را می‌نمایاند. معمولاً در آثار برخی از آهنگسازانی که بیشتر به جاذبه‌های بیرونی (فرم) توجه دارند، تاثیرات کوتاه مدت بر شنونده اثرگذار است و در حقیقت دو متن یکی است و چندان چیزی برای یافتن نمی‌توان جستجو کرد، اما اگر در همین سطح و لایه بیرونی نیز موسیقیدان از قدرت خلاقه و ظرافت حس خوبی برخوردار باشد، می‌تواند از کاستی‌های محتوا و نبودن متن درونی قدری بکاهد.

درین بخش از آفرینش بدون شک بیشتر جنبه تفننی مطرح بوده و هنر بمثابة‌ی سرگرمی تولید شده است و اگر ارزش هنر را این بدانیم، می‌توان این سرگرمی را در اشکال و قالب‌های دیگری نیز پیدا کرد و اگر هر گفتار یا کرداری را بعنوان اثر هنری بخواهیم بپذیریم، ماهیت و ارزش ویژه‌ی هنر ندیده گرفته شده و با این تعریف همگان می‌توانند هنرمند باشند.

موسیقی ساختاری دارد و هر قطعه موسیقی با هر درجه پیچیدگی، ساختمانی است که از شماری عناصر که مهمترینشان ریتم، هارمونی، ملودی است تشکیل شده که بواسطه‌ی تخیل ذهنی، عاطفه، ظرافت و غلیان احساسات موسیقیدان در فرم یا شکلی خود را عرضه می‌دارد. ریتم و هارمونی بیشتر اکتسابی هستند تا اینکه موسیقیدان بعدها به نوعی شناخت دست یابد و نگاه خود را در این دو بخش بیابد. بهر روی آهنگساز با تجربه و دارای شناخت کسی است که بتواند برخی از این عناصر و یا تمامی آنها را به نحوی از انحاء با هم درآمیزد و ترکیبی بیافریند که در شنوندگان تاثیر بگذارد، و آن را بفهمند.

زمانی که گفته می‌شود ارزش اصلی موسیقی در آنست که لذت می‌بخشد، تمامی توجه خود را به شنوندگان معطوف کرده‌ایم نه خود اثر موسیقی و درین لذت بخشیدن تاثیرات عاطفی آن را مهمترین ویژگی آن بشمار آورده‌ایم. این خوش آمدن و تاثیر احساسی که قطعه‌ی موسیقی ایجاد می‌نماید در تبیین ارزش موسیقی در نزد عوام اعتبار ویژه‌ای دارد.

اما اهل فن و صاحب نظران موسیقی با سنجیدن و بررسی درجه‌ی استفاده‌ی عواملی که در ساختار قطعه بکار گرفته شده‌اند در مورد اثر داوری می‌نمایند، مانند هارمونی-ریتم، تکنیک نواختن و رنگ‌آمیزی سازها. ملودی تنها عنصریست که موسیقیدان با سلیقه و احساس خود آن را انتخاب و بسط می‌دهد و از احساس تخیل وی سرچشمه گرفته شده است. اما عوامل دیگری که نام برده شد به درجه‌ی آگاهی و تجربه وی بستگی دارد که چگونه از آنها استفاده کند. باید گفته شود که در هر سطحی موسیقیدان قرار گرفته باشد، استفاده از این عوامل بستگی به درجه‌ی ذوق و احساس وی دارد. پس بدون شک میان قطعات موسیقی تفاوت‌هایی است که نمی‌توان آنها را ندیده گرفت و از مهمترین این تفاوت‌ها آنچه‌انچه که گفته شد می‌توان به ترکیبات ساختاری اثر و بکارگیری عناصری که غنای اندیشه‌ی موسیقیدان را می‌نمایند اشاره نمود که در قطعاتی که دارای ساختاری چند بعدی و پیچیده هستند، پس از هر بار گوش فرا دادن به قطعه شنونده نکات تازه و بدیعی را می‌تواند در آن کشف کند که قبلاً آن را نشنیده است.

بعنوان نمونه در قطعه سمفونی شماره ۹ از 'BEETHOVEN' (۱۷۷۰-۱۸۲۷) «بتهوون»، ترکیبات زیبا و پیچیدگی بیشتری نسبت به قطعه 'GREEN SLEEVES' گرین اسلیوز وجود دارد. قطعه‌ی آستین‌های سبز قطعه‌ای سنتی و عامیانه انگلیسی است که به باور همگان بوسیله‌ی هنری هشتم پادشاه انگلستان (۱۴۹۰-۱۵۴۷) برای عشق و ملکه آینده خود بنام 'ANNE BOLEYN' ساخته شده است، و این تفاوت آهنگسازی اهمیت ویژه‌ای در سنجش ارزش‌گذاری موسیقیایی دارد. اما جالب است که گفته شود از نقطه نظر لذت این دو قطعه هیچ‌گونه برتری و یا امتیازی نسبت به هم ندارند و ناگزیر از آن هستیم که بپذیریم از هر دو قطعه لذت برده می‌شود.

اما می‌دانیم که لذت نیز مانند هر امر دیگری نسبی است و دارای درجاتی متفاوت است و اینجاست که آن ترکیبات زیبا و دیدگاه و شناخت آهنگساز از حیطه‌ی کارش که در آفریدن بکار برده می‌توانند تاثیری فراگیر و همه جانبه در جهت غنای اندیشه و لذت‌های ترکیبی نصیب

مخاطب نمایند.

موسیقی خوب، ظرافت، احساس و تخیل و تصویرهای ذهنی و جوشش و غلیان احساسات اندیشه‌ی خالق خود را عرضه می‌دارد. در سطحی بالاتر از ملودی‌های ساده لذت می‌آفریند و مایه‌ها و انگیزه‌های بیشتری در جهت پویایی ذهن برای مخاطب تولید می‌کند... کاری که در توان ملودی‌های ساده نیست.

اما از نگاهی دیگر هر پیچیدگی نیز لزوماً نباید مبنایی برای ارزش‌گذاری قطعه محسوب شود و در برخی از قطعات موسیقی که بی‌جهت دارای ساختاری طولانی و پیچیده و یا به زیاده‌گویی دچار شده‌اند این ویژگی را می‌توان فاقد اعتبار و ارزش دانست و می‌شود قطعه را از جهت پیچیدگی بدون هدف به نقد کشید.

هر ترکیب و ساختار پیچیده‌ای هم اگر وجود دارد، در خدمت منظور نهایی دیگری که همان محتوای عاطفی است باید درآید و آنگاهست که قطعه دارای ارزش خواهد گشت. اما اگر این پیچیدگی بیهوده قطعه را از روند طبیعی خود دور سازد و مخاطب نتواند تصویری را که موسیقیدان عرضه می‌دارد بیابد، در پایان با مجموعه‌ای از اصوات که از تخیل خالی هستند روبرو خواهد بود که هیچ واکنشی را بر نمی‌انگیزد که بتوان با آن تجربه و احساس هنرمند را که در اثر بیان شده است درک نمود.

از نقطه نظر لذت مثلاً آهنگهایی که گروه موسیقی سوئدی ABBA و یا گروه موسیقی انگلیسی BEATELS بیتل‌ها تصنیف کرده‌اند لذتی میبخشند که قطعاً با ترکیبات پیچیده نمی‌بخشند. اما این نوع لذت دلیلی بر آن نیست که این موسیقی‌ها موسیقی با ارزش‌تری هستند، و می‌دانیم که لذت نیز مانند هر امر دیگری دارای درجات متفاوت است و لذت بردن از اثری هنری بستگی به عوامل چندی دارد، از جمله شناخت و آگاهی‌ها و درک مخاطب از آن هنر که تا چه حد دانش وی یاری دهد که از آن هنر، درک و برداشت نماید و از آن لذت ببرد. ذوق و سلیقه و زیبایی‌شناسی عواملی فردی است و هر فردی بر مبنای آن بجزستجوی لذت از هنر و درک آن خواهد پرداخت، و در هر شخص سلیقه‌ای خصوصی است که عوامل بسیاری در شکل یافتن آن تاثیر داشته‌اند از جمله تاثیرات فرهنگی جامعه، فرهنگ قوی، خانوادگی و طبقاتی و تحصیلات در ساختار آن سهیم هستند.

اما اینکه شاخص زیبایی چه چیزی است، و یا چه چیزی می‌تواند باشد باز هم امری

خصوصی و فردی است و از دیدگاه‌های فرهنگ‌های مختلف متفاوت هستند.

یعنی امری که درین فرهنگ معیار زیبایی شناخته می‌شود می‌تواند در فرهنگی دیگر معیار نباشد و یا حتی امری نکوهیده و فاقد ارزش باشد. اما بهر حال تلاش برای بیان ناب زیبایی در فرهنگ‌های مختلف و از زاویه‌های متفاوت به درون حس انسانی رفتن تا عمیق‌ترین جاییکه می‌توان آن را نقش زد، سعی تمام هنرمندان بوده است.

عوامل و عناصر بسیاری در روند شکل یابی زیبایی‌شناسی در فرهنگ‌های مختلف تاثیرگذار بوده‌اند و درک زیبایی و لذت بردن از هنر در هر قرن بنا به شتاب زندگی و نیازها کما بیش با هم متفاوت بوده است.

بعنوان مثال در قرن نوزدهم بخشی از زیبایی موسیقی که همسو با دیدگاه‌های مسلط بر جامعه بود مجال بروز پیدا نمود و خود را در آثار هنری آشکار ساخت و در قرن بیستم بخش دیگر موسیقی که بدان کمتر توجه شده بود بنابر شرایط تازه فرهنگی امکان خودنمایی یافت و نیمه دیگر پنهان و مبهم حس با برداشته شدن ممنوعیت‌ها امکان گفتن پیدا نمود. حس خود را از پوشش آراسته و پیچیده شده در اشکال اشرافی خلاص نمود و آزادانه تمامی ابعاد خود را آشکار ساخت.

بدون شک بخش‌های مختلف هنر، از ادبیات تا نقاشی و تئاتر و بویژه تئوری و کشفیات فروید در زمینه‌ی روان‌انسانی زمینه‌ای ایجاد کرد تا تاثیرات متقابلی این بخش‌ها بر هم ایجاد کنند. خواست‌ها و شتاب زندگی و پیشرفت‌های علمی و هنری قرن بیستم نیز با قرن گذشته یکسان نبود ازین روی حس و اندیشه‌ی دیگری رشد نمود و هنر زبانی متفاوت با گذشته را تجربه نمود که تازگی داشت و موسیقی را ملموس‌تر و در ارتباط نزدیکتری با مخاطب قرار داد و آنچنان که می‌بینیم زیبایی امروز نیز، تفاوت‌های آشکاری با زیبایی قرن نوزدهم دارد و ابعاد متفاوت لذت و ترکیبی جدید از هنر را ب معرض دید گذارده و بخش‌های جدیدی را بوجود آورده که قبل از آن امکان عرضه عمومی را نداشته است.

گذشته از تغییرات سبک‌ها که در هر دوره‌ای انجام می‌پذیرد، با گذر از سبک کلاسیک به رمانتیک، شاهد رشد زمینه‌های دیگری از هنر موسیقی هستیم که تا کنون بدان توجه نشده بود و تصویرهای متفاوتی در اندیشه‌های آهنگسازان بوجود آمد که دیگر زیبایی را تنها در زیبا دیدن چیزهای زیبا

(اصوات زیبا و خوشایند) محدود نمی‌کرد. یعنی کسب لذت ابعاد بیشتری نسبت به کسب لذت در قرن گذشته پیدا نمود. ناگفته نماند که در گذشته نیز معدودی از آهنگسازان به ابعاد مختلف حس توجه داشته‌اند اما چندان گسترده نبوده و عمومیت نداشت که دیگران نیز درین بخش کار کنند.

تصویر کردن وحشت، حزن بیش از اندازه، خشم و بویژه موسیقی‌های تصویری مختص فیلم که برای بازنمایی لحظه‌های ترس، خشم و یا نگرانی از بروز حادثه‌ای نوشته شد، بخش جدیدی را به این هنر افزود که با روند پیشرفت سینما، دنیای صوتی جدیدی را عرضه کرد که در گذشته حتا تصویر آنها نیز امکان پذیر نبود.

اخیرا نیز شاهد اجرای مستقل این آثار سینمایی در سالن‌های کنسرت با ارکسترهای سمفونیک هستیم که طرفداران خود را دارد... و بعنوان نمونه می‌توان به اجرای مستقل موسیقی فیلم «ارباب حلقه‌ها» در تورنتو اشاره نمود که با اجرای تاتری آن توام بود.

درین تردیدی نیست که موسیقی لذت می‌آفریند، اما سوال این است که آیا این لذت بخشیدن تنها ویژه‌گی است که در جستجوی آن هستیم و یا موسیقی بیانی است برای فهم احساس و درک تجربه‌های انسانی آفریننده‌ی آن!